

جستارهای مبین (نشریه الکترونیکی مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین)

ISSN 2345-2382

سال نخست، جستار شماره ۱۰؛ انتشار ۱۳۹۲/۴/۵

توسعه به مثابه توسعه معنایی نیازها

حسین رضانی

پژوهشگر مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

مشخصات کتاب‌شناختی این اثر:

رضانی، حسین (۱۳۹۲). توسعه به مثابه توسعه معنایی نیازها، جستارهای مبین (نشریه الکترونیکی مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین)، سال نخست، جستار شماره ۱۰. نشانی دسترسی اینترنتی:

<http://jostar.mrsi.ir/Vol.1/jostar10.pdf>

مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

<http://www.mrsi.ir>

Email: mrsi@chmail.ir

نشریه الکترونیکی «جستارهای مبین»، به طور خاص برای انتشار بخشی از تأملات و تحقیقات پژوهشگران رویکرد «توسعه تعالی‌بخش» انتشار می‌یابد؛ ولی موضوع عام این نشریه «مسئله توسعه» است؛ و آثار تألیفی و ترجمه‌ای که با رویکردهای مختلف در موضوع توسعه به نگارش درآمده‌اند نیز در آن منتشر می‌شود. برای دسترسی به مقالات نشریه الکترونیکی «جستارهای مبین» به سایت این نشریه مراجعه کنید.

<http://www.jostar.mrsi.ir>

Email: mobin.jostar@chmail.ir

مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

«جستارهای مبین»؛ سال نخست، جستار شماره ۱۰

تاریخ انتشار: ۱۳۹۲/۴/۵

ISSN 2345-2382

توسعه به مثابه توسعه معنایی نیازها

حسین رضانی

این مقاله تلاش می‌کند تأملی را در خصوص این که از کجا باید اندیشه‌ی توسعه را آغاز کرد رقم زند؛ و یادآوری می‌کند که نیازهای اساسی انسان بستر مشترک شناختی و عملی لازم را برای درک چستی واقعیت توسعه فراهم می‌آورند. اما آنچه در این جا مهم است این است که باید به معنای نیازهای اساسی و افق انتظارآمان از هستی انسانی و زندگی انسانی وسعت بخشیم.

«فراشناختی» است، و از آنجا که رهایی از تنگناها و از آزار آنها، مطلوب همگان است و نیز موجب بهبود وضعیت انسان، در نتیجه همه تمایل و تمنای توسعه را دارند. اما به واقع مقوله‌ی توسعه مقوله‌ای سهل و ممتنع است؛ یعنی علی‌رغم اینکه همگان بار معنایی تحت‌اللفظی آن را به خوبی می‌فهمند و بدان میل دارند ولی در باب ماهیت آن، فرآیند رخ دادن آن، زمینه و ابعاد آن، لوازم و استلزامات اخلاقی و غیراخلاقی آن یا هیچ نمی‌دانند یا اندک می‌دانند.

به زعم نگارنده، این مطلب در خصوص اندیشمندان نیز به گونه‌ای دیگر صادق است؛

توسعه، واژه‌ای است که بار معنایی خوشایندی برای همگان دارد. همچنین به قوت می‌توان گفت از جمله واژگان بسیار پرکاربرد و نیز مورد توجه نزد اندیشمندان و عموم مردم است. این مدعا با مراجعه به یک پایگاه علمی استنادی فعال و گسترده تأیید می‌شود. توجه به خطابه‌ها و سخنرانی‌هایی که هر روز از رسانه‌های عمومی از سوی سیاستمداران و برنامه‌ریزان سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی منتشر می‌شوند نیز این مطلب را نشان می‌دهد. چرا چنین است؟ پاسخی که در بدایت امر می‌توان داد این است که واژه‌ی توسعه حاوی بار معنایی «گشایش» و



توسعه در نسبت با لایه‌های باطنی و ژرف هستی، و وجود انسان نیز هست. مقصود از این لایه‌های باطنی سطوح موجّه کننده و معنابخش رفتارهای و علقه‌های معنوی و بنیادین انسان است.

اکنون که چنین است و ما با مقوله‌ای چنین ژرفناک و دامن‌گستر روبرویم، یکی از راهبردهای مهم آن است که در پی یافتن عنصر وحدت‌بخش گستره‌های مختلف مطالعات توسعه باشیم؛ اما این عنصر وحدت‌بخش به همه-ی ابعاد و اعماق مسئله‌ی «توسعه» نفس «هویت وجودی و هستی انسان» است. اگر بتوان «هویت انسان» را در وجه «وحدت ذاتی اش» یا حداقل «وحدت تجربی حالات درونی اش» شناخت و یا دست‌کم به نحو عمل‌گرایانه به «وحدت ثابت رفتاری» مشخصی نزد آن دست یافت، آن وقت می‌توان وحدت لازم میان مباحث متنوع توسعه را نیز درک کرد و هر مبحث را در جایگاه خود نشاناند و متناسب با شأنش آن را ارزیابی و نقّادی نمود.

بنابراین مهم‌ترین مبانی دخیل در استدلال-ها به نفع نظریات توسعه‌ای، مبانی انسان‌شناختی‌اند. وقتی می‌گوییم مبانی انسان‌شناختی، دست‌کم یعنی مبانی هستی‌شناختی وجود انسان، مبانی معرفت‌شناختی دانش و شناخت انسان و مبانی ارزش‌شناختی عمل انسان. این مبانی یا به نحو تاریخی فرهنگی در فهم عمومی از انسان شکل گرفته‌اند و به صورت باورها در اذهان رسوب کرده‌اند، و به ارزش‌های ثابت حوزه‌ی علم تبدیل شده‌اند، و یا به نحوی نقادانه پذیرفته و تقبّل شده‌اند. از این رو می‌بینیم که هر

بدان معنا که با وجود تلاش‌های نظری فوق-العاده‌ای که در باب مقوله‌ی توسعه در حوزه‌های دانشی مختلف و متنوع شده و می‌شود، این‌طور به نظر می‌رسد که اندیشه‌های صائب و راستین که انسان را به سکینت خاطر و اقناع علمی برسانند کمتر یافت می‌شوند. چرا چنین است؟ به نظر می‌رسد این بدان علت است که مقوله‌ی توسعه، گستره و عمقی به پهنای موضوع و موضع خود یعنی انسان و زندگی انسان دارد. لذا نه تنها در همه‌ی ابعاد هستی انسان و زندگی انسان، توسعه، حضور و تحقق خاص به خود را داراست، بلکه همه‌ی ابعاد هستی انسان و زندگی انسان در شکل‌گیری معنای «توسعه» دخالت دارند.

این گستره‌ی زیاد و به کف نیفتادن آن در اندیشه یک فرد، باعث شده است عموماً ادبیات علمی فراهم آمده در باب توسعه به صورت منطقه‌ای و جزیره‌ای ایجاد شوند؛ یعنی اغلب سخن از توسعه به صورت مضاف بوده است؛ همچون اخلاق در توسعه، توسعه‌ی سیاسی، توسعه‌ی اجتماعی، توسعه‌ی اقتصادی، توسعه‌ی علمی و فناوری، توسعه‌ی صنعتی و توسعه‌ی ... نتیجه‌ی قهری این اتفاق پُر حجم شدن متکثر ادبیات توسعه است. اما آنچه ابعاد مختلف مطالعه‌ی مقوله‌ی توسعه را به هم مرتبط می‌کند مبانی فلسفی و اخلاقی مشترکی است که آگاهانه یا ناآگاهانه، به نحو مستقیم یا غیرمستقیم در استدلال‌ها به نفع نظریات توسعه، مفروض یا مسلّم و یا وام گرفته شده‌اند.

علاوه بر ابعاد گسترده‌ی واقعیت توسعه که معطوف به سطح آشکار حیات انسان‌اند، واقعیت



اختلافات رفتاری ناشی از تنوع فرهنگی و تجربه‌ی زیستی اقوام و ملل گوناگون. در این صورت با وجود این اختلافات و تنوع آرا و انظار، ما در خصوص مقوله‌ی توسعه چگونه می‌توانیم به وحدت مورد نیازمان برسیم؟

پاسخ می‌تواند این باشد که ما نیز در مطالعه‌ی مقوله‌ی توسعه به سراغ مبانی انسان‌شناسی مورد تأیید خودمان برویم. اما باید توجه داشت که در نسبت با چه نیاز و ضرورتی چنین پاسخی می‌دهیم. ممکن است از آن جهت که ما نیز به مانند دیگر کشورهای در حال توسعه، در حال رشد و توسعه هستیم و به الگوی مشخص کشورهای توسعه‌یافته در اقصی نقاط جهان، نقد و اشکال‌داریم چنین پاسخی می‌دهیم و به سیاست‌گذاران توصیه می‌کنیم که بایستی متناسب با مبانی نظری و ارزشی بومی، سیاست‌گذاری نمایند؛ در این صورت توصیه‌ی ما بجاست. گرچه در فهم همین مبانی و امتدادبخشی متناسب با نیازها به آن مبانی و ایجاد ادبیات توسعه‌ای کارآمد بر اساس آن‌ها در سطوح رفتارهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و ... چه بسا نیازمند آشنایی و اقتباس از ذخیره‌ی دانش و ارزش دیگران باشیم. خصوصاً آن که ما در مسیر توسعه و رشد در بستر نیازهای انعکاسی و تعامل مستمر با دیگر کشورها قرار داریم.

اما ممکن است این پاسخ با توجه به ضرورت تحلیل و ارزیابی خود مقوله‌ی توسعه، و اصلاح و تکمیل دیدگاه‌های پیشین متناسب با مبانی مورد تأیید ما داده شود. در این صورت باید

سنخ از مبانی در حوزه‌ی انسان‌شناسی، پیرامون خود، ادبیات توسعه‌ای متناسب با خود را فراهم آورده و وحدت بخشیده است. و البته ما حاصل این مبانی و ادبیات نضج یافته پیرامون آن‌ها، سبک خاصی از اخلاق است، که از آن به «اخلاق توسعه» یاد می‌کنیم. مثلاً مبانی انسان‌شناختی رویکرد عاطفه‌گرا، ادبیات توسعه‌ی خاص به خود در اقتصاد، فرهنگ و سیاست رقم زده است؛ و اخلاق خاص به خود را به طور مصرح در قالب نظریات علمی و یا به طور مضمحل و مخفی در قالب تولیدات خلاقانه آفریده است. بنابراین اخلاق توسعه به مثابه میوه‌ی درختی است که ریشه و تنه‌ی آن را عمدتاً مبانی انسان‌شناختی تشکیل داده‌اند، و شاخه‌های آن را ادبیات متنوع و متکثر توسعه. و روشن است که اخلاق توسعه به عنوان میوه‌ی درخت توسعه، متناسب با ریشه و شاخه خودش هویت یافته و رشد کرده است.

بدین ترتیب این مبانی انسان‌شناسی‌اند که پیوند و وحدت ذاتی موجود میان این گستره‌های متراکم و وسیع را ایجاد می‌کنند. روشن است که بدون وجود چنین عنصر وحدت بخشی افزوده شدن بر تراکم ادبیات توسعه، نتیجه‌ای جز پیچیده‌تر شدن مقوله‌ی توسعه ندارد.

اما مقوله‌ی «هویت انسان» و اساساً مطالعات انسان‌شناسی، خود معرکه‌ی اختلاف نظرها است. عوامل متعدد و فراوانی در حوزه‌ی انسان‌شناسی سبب اختلاف آرا شده‌اند از اختلافات در مبانی فلسفی (معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و ارزش‌شناسی) گرفته تا

که ارزش‌های راستین من در زندگی چه چیزهایی‌اند و در دامنه‌ی همین نیازها و ارزش‌های برآمده از آنهاست که درمی‌یابم عقلانیت، به مثابه انتظام بخش شناخت‌های من باید متکی به چه مبادی‌ای و ملتزم به محقق نمودن چه نیازهای اساسی‌ای باشد. بدین ترتیب «عقلانیت» که همان زبان مشترک شناختی است در پرتو و تحت هدایت ارزش‌های راستین زندگی انسان، و آن ارزش‌ها ذیل نیازهای اساسی که بستر واقعی و مشترک میان انسان‌هایند تدوین و تکوین می‌یابند. بدین ترتیب بستر مشترک و واقعی نیازهای اساسی انسان می‌تواند ساختار شناختی مشترک، یا عقلانیتی عمومی را به مثابه زبان شناختی مشترک فراهم آورد.

این طرح ساختاری روشی به نظر موجه می‌رسد؛ چه این که یکی از محورهای سنت و دأب جاری انبیا و اولیای الهی در دعوت انسان‌ها به «حیات طیبه» اشارت و توجه دادن به همین نیازها است. و به نظر نگارنده، هم منطبق قرآن و هم منطق مفسران واقعی آن تکیه بر نیازهای اصیل انسان است؛ آن نیازهایی که شرط واقعی حیات انسانی‌اند. اما در این جا هم با مسایل مختلفی روبرویم، از جمله اینکه این نیازها که از آنها به «نیازهای اساسی» یاد می‌کنیم چیست‌اند؟ چه هویتی دارند؟ و معیار در اساسی دانستن یک نیاز چیست؟ و اینکه آیا با اکتفا به تجربه‌ی معمول زندگی می‌توان نیازهای اساسی انسان و زندگی انسانی را دریافت؟ و از همه مهم‌تر آنکه با توجه به این «نیازهای اساسی» چگونه می‌توان به شناختی از «هویت انسانی»

توجه داشت که ما در متن یک گفت و گوی تخصصی در باب توسعه قرار داریم. و از الزامات ابتدایی این گفت و گو آن است که ادبیاتی مورد وفاق و مشترک به کار گرفته شود. روشن است که اختلاف موجود در مبانی فلسفی و امتدادهای آنها در قالب نظریات اجازیه‌ی ایجاد ادبیات مشترک را نمی‌دهد. به واقع اگر قرار باشد هر کسی متناسب با مبانی فلسفی و شناختی خودش در باب موضوع مشترکی در مقوله‌ی توسعه بحث نماید از آنجا که اختلافات، بنایی و ریشه‌ای است، یا هیچ علقه و پیوند نظری ایجاد نمی‌شود و یا در حد نقد سلبی باقی می‌ماند و به جمع‌بندی مشترک و مورد قبول اطراف نمی‌رسد. واقعاً چه باید کرد؟

اتفاقی که در برخی از نوشته‌ها در حوزه‌ی فلسفه اخلاق و مباحث ناظر به توسعه توسط بعضی از محققین رقم خورده است، ابتدای تحلیل‌ها و نظریات بر نیازهای ملموس است. یعنی به جای ایده‌پردازی صرف در فضای تحلیل‌های عقلی ناب در باب انسان و ابعاد زندگی انسان، نیازهای واقعی و ملموس انسان و زندگی انسان مبنایی برای نظریه‌پردازی‌ها قرار گرفته است. مثلاً طرحی که فیلسوف اخلاق معروف دیوید کاپ در باب توجیه رفتارهای اخلاقی بر آن تکیه می‌کند همین روش را نشان می‌دهد. به نظر او این نیازهای اساسی انسان هستند که ضرورت لازم برای برخورداری و تعقیب ارزش‌ها را فراهم می‌کنند؛ به بیان دیگر من در بستر نیازهای اساسی‌ام که تأمین آنها شرط و لازمه‌ی توسعه واقعی من است درمی‌یابم

رسید؟

در بیان چیستی و تعریف «نیازهای اساسی» دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده‌اند؛ از جمله این که دیوید ویگینز می‌گوید محرومیت از یک نیاز اساسی به معنای آسیب دیدن یا در معرض خطر آسیب غیرقابل چشم‌پوشی قرار گرفتن بر مبنای «قوانین طبیعت، حقایق زیست محیطی تغییرناپذیر، یا حقایق ساختمان جسمی انسان» است.^۱ برخی دیگر هم نیازهای اساسی را آن دسته از نیازها دانسته‌اند که وجودشان برای زندگی «عادی» ضروری است. مثلاً بری بروک می‌گوید که نیازهای اساسی چیزهایی هستند که برای «زندگی یا عملکردهای عادی ضروری هستند.»^۲ اما دیوید کاپ در مواجهه‌ای نقادانه با چنین دیدگاه‌هایی معتقد است نیازهای اساسی انسان آن دسته از نیازها هستند که اولاً با هویت ذاتی انسان به عنوان فاعل انتخاب‌های مکرر در زندگی در ارتباط است و ثانیاً برای یک زندگی عاقلانه و مستقل ضروری‌اند. در واقع این نیازها برای حفظ توانایی تعقیب ارزش‌ها و گسترش این توانمندی‌ها ضروری و لازم‌اند.^۳

همان طور که ملاحظه می‌شود برخی دیدگاه‌ها نیازهای اساسی انسان را محدود به چارچوب نیازهای طبیعی و یا عرفی نموده‌اند و برخی دیگر به آن‌ها توسعه بخشیده آن‌ها را در پیوند با هویت ذاتی انسان، و بایسته‌های اولیه

عقلانیت و استقلال ذاتی انسان برشمرده‌اند. روشن است که اگر نیازهای اساسی انسان را در چارچوب نیازهای طبیعی و یا عرفی در نظر گیریم، ارزش‌ها و در امتداد آن‌ها عقلانیت فعال در حوزه‌ی انتخاب و رفتار انسان هم محدود به همین چارچوب خواهد شد. واقعیت آن است که در این صورت حتی تمهید و تعبیه‌ی عقلانیت هم در فرآیند تشخیص نیازهای اساسی راه به جایی نمی‌برد؛ زیرا اگر ما نیازهای اساسی انسان را محدود به چارچوب‌های طبیعی و عادی زندگی انسان کردیم در آن صورت عقلانیت هم تبدیل به ابزار تهیه و تولید همین نیازهای طبیعی و عادی خواهد شد و ماحصل، عقلانیتی ابزاری است که می‌توان از آن به نسخه‌ی ارتقایافته‌ی غرایز حیوانی نام برد. و واضح است که نتیجه‌ی قهری چنین پای‌بست و زیربنایی، بنایی از توسعه-یافتگی است که تنها قدرت پروار نمودن جنبه-های طبیعی و مادی انسان را دارد. در چنین فضایی اخلاق تنها زینت‌المجالس خواهد بود و یا به قول آلبرت هیرشمن قریحه‌ی ادب و نزاکت اجتماعی انسان را سیراب خواهد کرد و یا به قول ویل دورانت صرفاً مبنایی است برای خوش‌مشربی اعضای مرفه کلپ‌های شبانه. اخلاق در اقتصادی که مبنای اساسی آن بر هر چه بیشتر کردن سود مادی شخصی قرار دارد، ضابط و ضامن رفتارها

1. Wiggins David, "Claims of need", Needs, Values, Truth, Oxford: Basil Blackwell, 1987, p.15

2. Brooke Bray, Meeting Needs, Princeton: Princeton University Press, 1987, p.31

3. Copp David, Morality, Normativity, and Society, Oxford and New York: Oxford University Press, 2001, pp. 172-3



۲۱). و روشن است که فراروندگی عقلانیت و اخلاق به عنوان خصوصیات حیاتی انسان و شئون ممیزه‌ی انسان، ناشی از فراروندگی و میل به جاودانگی و مطلق بودن نفس و جان انسان است.

مسئله آن است که عقلانیت فرارونده و متعالی انسانی و اخلاق مطلق‌گرای انسان نمی‌تواند به اقتضای طبع خود رهین طبیعت مادی باقی بماند؛ زیرا در این صورت دیگر فرارونده و متعالی نخواهد بود. بنابراین انسان در نسبت با امر مطلق است که از عقلانیت و اخلاق چنان که شایسته است برخوردار است. و این بدان معناست که انسان در هر مرحله از حیات که هست، تراز وجودی و نیازهای اساسی‌اش تنها در نسبت با امر متعالی باید معنا شود. حتی اگر در خاکدان طبیعت و درگیر در حساب و کتاب اقتصادی و تراز کردن دخل و خرج زندگی این جهانی باشد. اگر جز این باشد جز افسوس و تباهی در پی ندارد. بنابراین اقتصاد، سیاست و تمامی نظامات اجتماعی بایستی در نسبت با تراز وجودی انسان که امر فرارونده و متعالی است ترسیم گردند. لذا اگر چه دست در کار گِل دنیا داریم ولی نظر به ملکوت داریم که صادق مصدق در لسان قرآن کریم فرمود: «آیا نگاه نمی‌کنید (یعنی چرا نگاه نمی‌کنید) در ملکوت آسمان‌ها و زمین و هر آنچه خداوند خلق نموده و این که درنگ مادی آن‌ها اندک و اجلشان نزدیک

نیست، و اصلاً نمی‌تواند باشد، بلکه تنها موعظه- ای است که برخی دلسوزان مایوس از امکان تغییر اوضاع آن را ندا می‌دهند. بنابراین باید نگاه‌ها و رویکردها را عوض کرد. و به نظر می‌رسد باید نیازها را فراتر از نیازهای صرفاً طبیعی و یا عادی دید. اما چگونه می‌توان نیازهای اساسی انسان را به گونه‌ای دید که نه عقلانیت تنها ابزار دست تمنیات طبیعی و عادی باشد و نه اخلاق زینت و وسیله‌ی خوش‌مشربی طبقات مرفه و دارای نفوذ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی؟

پاسخ این سؤال بسیار مهم در عین آسانی بسیار پیچیده است، همان قدر پیچیده که وجود انسان پیچیده است. و آن این است که نیازهای اساسی انسان را در تراز خاستگاه واقعی عقلانیت و اخلاق تعریف نماییم؛ و همان طور که همه‌ی هستی فریاد می‌زند - و البته کجاست گوش شنوا! - خاستگاه عقلانیت و اخلاق، طبیعت خاکی نیست؛ زیرا از عناصر و مشخصه- های اساسی عقلانیت و اخلاق فراروندگی^۴ آن‌ها، و میل به مطلق و بی‌کرانه بودن است. حال آن که از مشخصه‌های بارز طبیعت میرایی آن است؛ و به بیان قرآن کریم «آیا نمی‌بینید که خداوند از آسمان آب فرو بارانید و در چشمه‌ها جاری ساخت و به آن روییدنی‌های گیاهی را با رنگ‌های مختلف رویانید و سپس آن‌ها را خشک و زرد و ناچیز گرداند. به واقع در این رویداد برای صاحبان خرد تذکر است.»^۵ (الزمر:

4 . transcendental

5. «ألم تر أن الله أنزل من السماء ماءً فسلكه ينابيع في الأرض ثم يخرج به زرعاً مختلفاً ألوانه ثم يهيج قتره مصفراً ثم يجعله حطاباً إن في ذلك لذكرى لأولى الألباب»

است، (پس اگر چنین است) به کدامین ندا و سخن دیگر (به غیر از ندای الهی) ایمان می-آورید.»^۶ (الأعراف: ۱۸۵).

بنابراین لازم است واقف باشیم که برای نیل به توسعه‌ای در تراز واقعیت وجودی انسان، ابتدا لازم است در نیازهای اساسی انسان توسعه-ی معنایی ایجاد نماییم. اما واقعاً چگونه؟ چگونه می‌توان به نحو وافی به مقصود، در تنظیم رفتارها و تعاملات انسانی در قالب نهادهای اجتماعی و فرهنگ این مطلوب را محقق و راه‌اندازی کرد؟ این مسئله‌ی ماست! که امید است در باب آن بیشتر بتوانیم تأمل نماییم.

۶. «أ و لم ينظروا إلى ملكوت السموات و الأرض و ما خلق الله من شيءٍ و إن عسى أن يكون قد اقترب أجلهم فبأى حديث بعده يؤمنون»